

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایش سید یزدی در مورد معنای شرط بود. اجمالا بحث به این جا رسید که ما اگر شرط را الزام و التزام بدانیم کما این شیخ به آن قائل است، صدق الزام و التزام بر بیع که یا تملیک است و یا مبادله است محل اشکال است. چون وقتی می گوئیم معنای شرط الزام است، باید این معنا بر بیع صادق باشد. به عبارتی که قبلا عرض هم کرده ام، یک بار ما الزام را لازم معنا می دانیم و یک بار هم خود معنا می دانیم و این را در منطق به ما گفته اند که خود معنا جنس و فصل معناست و لازم معنا دیگر خود معنا نیست. وقتی می گوئید الزام لازم معناست این یک حرف است؛ حالا یا لازم عقلی معناست و یا لازم عرفی آن است و یا اصلا لازم وجود معناست نه این که به قول منطقیون لازم معنا باشد. بیع یک معنا دارد به نام مبادله یا تملیک که الزام بر آن صادق نیست. ولی وقتی این معنا شکل گرفت، عقلاء می گویند این لازم است. این حرف غیر از آن حرف است. اطلاعات منطقی این جاها در معنا کردن آیه و روایت به درد می خورد. لذا حتی اگر ما شرط را الزام و التزام بدانیم که شیخ قائل به همین معنا شد باز صدقش بر بیع مشکل دارد. گفتیم همین اشکال در ربط هم هست. اگر گفتیم شرط یعنی ربط، آن موقع باید ببینیم که ربط که معنای شرط است آیا بر بیع

صادق است؟! و لذا قبلا به محقق خوئی اشکال کردیم که ممکن است که شما در خیلی جاها در معنای شرط، ربط ببینید اما نمی توانید بگویید که معنای شرط، ربط است و بعد هم بیایید این ربط را بر بیع صادق بدانید و بگویید بر اساس این معنا بر ضمنی ها صادق است بر ابتدائی ها هم صادق است. صادق است یعنی چه؟ یعنی معنایش همین است!؟

کما این که نشان دادیم در الزام اصلا ربط وجود ندارد. بعد در این فضا گفتیم که کأن سید یزدی، به این دو سه نکته خوب توجه کرده است. چرا؟ چون خواسته است برای شرط یک معنایی درست کند که این معنا بیع را بگیرد. چه معنایی درست کرده است؟ ایشان گفتند در قاموس گفته شده است که شرط به معنای الزام و التزام است و در صراح گفته شده است که شرط عهد است. یعنی از یک لغوی مساله ی الزام و التزام را شاهد آوردند و از یک لغوی دیگر عهد را شاهد آوردند.

طریقه ی مرحوم صاحب عروه در جمع بین دو معنای لغوی ذکر شده برای شرط:

بعد گفتند جمع این دو معنا به این است که بگوییم شرط، جعل و قرار است. اگر بگوییم شرط یعنی جعل و قرار، اولاً بین الزام و التزام و عهد جمع می کنیم و ثانیاً بین دو معنای حدیثی و اسمی شرط که شیخ قائل است باز هم می توانیم جمع کنیم. چطور بین دو معنا جمع می کنیم؟ ایشان می فرماید که قبلا ما ذیل "أوفوا بالعقود" یک بحثی سر معنای عهد و عقد کردیم. آن جا محقق اصفهانی یک قولی را تقویت کردند که می گفت عهد یعنی مطلق جعل و قرار و بعد از این که گفتند عقد به معنای ربط

است و عهد به معنای جعل و قرار، به دنبال نسبت سنجی این دو رفتند. سید یزدی هم کأن مساله ی عهد را از همین فضا گرفته اند و گفته اند اگر کسی بگوید که شرط یعنی جعل و قرار آن موقع به این مطلب نزدیک می شود که شرط یعنی عهد و بعد هم می تواند بگوید که در الزام و التزام ما جعل و قرار داریم. پس بین این دو معنا جمع کردیم. از این جا معلوم می شود که صاحب عروه از طریق عهد آمده است که جمع کند. از آن جا که آقایان عهد را جعل و قرار معنا کرده اند، ایشان هم می گویند شرط را اگر شما مطلق جعل و قرار معنا کردید آن موقع می توانید الزام و التزامی که صاحب قاموس قائل شده و عهد را که صاحب صراح گفته است یک معنا بدانید و بگویید شرط یعنی جعل و قرار.

### طریقه ی جمع بین دو معنای عرفی ذکر شده در عبارات شیخ:

از آن طرف می فرماید می شود معنای اسمی و حدثی را به همین معنا برگرداند. چون در معانی حدثی که شیخ گفت الزام و التزام است گفتیم خب این جعل و قرار است. معنای اسمی اش را شیخ گفت ما یلزم من عدمه العدم است. سید یزدی می گوید ما یلزم من عدمه العدم هم جعل و قرار است. چرا؟ خاطرتان باشد کسانی بودند که می گفتند ما اشتقاق را به جاعل الشرط تاویل می کنیم. صاحب عروه می گوید این ها جعل دیده اند. شما جعل را بیاورید و بگویید جاعل الشرط مثلا خداوند متعال است و مشروط مان هم خود موضوع است. اشکالی ندارد. جعل است، قرار است، جاعل الشرط داریم، مشروط داریم. ایشان می گوید با جعل درستش می کنیم. اشتقاقش هم مطابق با اصل است.

پس با این تحلیلی که سید ارائه کرد در واقع از طریق عهد، الزام و التزام را درست کرد و از طریق جعل و قرار آن اشتقاق خلاف اصلی را که در معنای اسمی داشتیم برطرف کرد و گفت این هم جعل و قرار است.

### توضیح جعل مستتبع الزام از دیدگاه صاحب عروه:

بعد سید یک ترقی داشتند. ایشان اول سراغ جعل و قرار و جمع کردن بین دو قول از دو لغوی و جمع کردن بین دو معنایی که شیخ مطرح کرد رفتند. تا این جا این ها نقاط قوت فرمایش ایشان بود. بعد ایشان گفتند:

بل ممکن...

ممکن است بگوییم که جعل و قراری که در ارتباط با شرط داریم، جعل و قرار مطلق نیست بلکه جعل و قراری است که مستتبع الزام و ضیق است. چرا؟ ریشه ی این قیدی را هم که آورده اند باید معلوم شود. ایشان می فرمایند اگر شرط را جعل دانستیم خب همه ی احکام الهی را شامل می شود. چون احکام الهی ، عهد الهی اند. عهد که می گوییم یعنی جعل و حکم الهی هم جعل است. بعد ایشان می فرماید تا الان وقتی می گوییم شرط به معنای جعل است تمام احکام الهی زیر مجموعه ی این جعل می روند. به همه می شود شرط گفت. به بیع می شود شرط به معنای جعل گفت. به نکاح می شود شرط به معنای جعل گفت. اما وقتی ما متوجه می شویم که احکام دو دسته اند. یا تکلیفی اند یا

وضعی اند. اکثر تکلیفی ها الزام دارند. حالا نگوئیم اکثر، ولی بالاخره تعداد قابل توجهی از آن ها الزام دارند. اما اکثر احکام وضعی الزامی هستند. وقتی نگاه می کنیم می بینیم که بخش قابل توجهی از احکام تکلیفی، الزام دارند و بخش بسیار زیادی از احکام وضعی هم الزام دارند، اما نه این که در معنایشان الزام باشد، بلکه الزام در ادامه ی وجودشان می آید. لذا من عرض کردم که انصافا این از محاسن کلام ایشان است. می گویند الزام در معنایشان نیست اما در ادامه می آید. لذا تعبیر ایشان این است که ما وقتی ما جعل و تقریر که مطرح می کنیم بهتر است این طوری بگوئیم که ما در احکام وضعیه ولو این که اولاً به عنوان الزام و التزام جعل نمی شوند اما غالب در وضعیات، این است که به دنبال حکم وضعی ما مثل بیع، نکاح، الزام در ادامه می آید. لذا می توانیم بگوئیم که ظاهر این است که شرط، مطلق جعل نیست. مطلق عهد نیست. بلکه جعل خاصی است که مستتبع الزام باشد. یعنی چه مستتبع الزام باشد؟ یعنی ضیقی بر مشروط علیه به وجود می آورد. لذا اگر من گفتم که بیع شرط است، بیع جعل است، دیگر جعلی نمی شود که وقتی محقق شد شما دستتان باز باشد و بتوانید آن را به هم بزنید، بلکه یک ضیق و الزامی در آن هست. اگر گفتم نکاح جعل است همین طوری نیست که دست شما باز باشد بلکه در آن الزام وجود دارد. لذا یک تعبیر زیبایی دارند:

و بعبارة أخرى موجبا للضيق على المشروط عليه فمثل الوعد ليس بشرط لأنه ليس واجب الوفاء بحسب اصل الجعل و إن قلنا بوجوب الوفاء به شرعا أو عرفا على وجه يكون حكما عرفيا لا بحيث يكون راجعا إلى كونه داخلا في حقيقته...

این خیلی تعبیر زیبایی است. یعنی شما به وعد که نگاه می کنید جعل است. در حقیقتش الزام نیست. اما یک طوری است که وقتی محقق شد، حکم شرعی و عرفی اش وجوب وفاء و الزام است. لذا من عرض کردم که این فقیه، خیلی زیبا این اشکال ما به شیخ و آقایان را - که می گفتیم الزام بر بیع صادق نیست - به خوبی درستش می کند. اگر الزام معنای جعل باشد دیگر بر بیع صدق نمی کند اما اگر معنایش جعلی باشد که یستتبعه الالزام و الضیق، این صادق بر بیع و وعد و نکاح و وضعیاتی است که به حسب اصل معنا در آن ها الزام نیست. و لذا نتیجه می گیرند که:

و الحاصل أن الشرط عبارة عن جعل الزامی أی مستتبع له...

جعلی است که مستتبع الزام است نه این که الزام در حقیقتش وجود داشته باشد. این را که به زبان خودمان و به صورت منطقی بگوییم معنایش این می شود که شما به حمل شائع در این موارد الزام دارید. ایشان می خواهد بگوید وقتی به حمل شائع الزام داشته باشید معنایش این نیست که خود معنا هم الزام باشد. شما اگر گفتید یک چیزی داریم که لازمه ی ماهیتش یا لازمه ی وجودش الزام است، معنای این مدعا این نیست که لازم ماهیت داخل در خود معنا و جنس و فصل معنا باشد. حالا چه این لازم، لازم عرفی باشد و چه لازم شرعی باشد. پس فرمایش صاحب عروه، دو مرحله داشت:

یک مرحله این بود که من در مطلق جعل قرار بگیرم از باب جمع کردن الزام و التزام با عهد و از باب جمع کردن معنای حدثی که الزام و التزام است با معنای اسمی اش که بالاخره اشتقاق در آن از باب جعل راه پیدا کرد و اصل جعل را درست کرد.

یک مرحله ی دیگر جلو آمدند و دیدند که اکثر این جعل ها درست است که در حقیقتشان الزام نیست اما غالباً دنبالشان الزام می آید لذا گفتند که این جعل است اما جعلی که یستتبعه الالزام. این دیگر غایت فرمایش صاحب عروه است.

اشکال اول به مرحوم صاحب عروه (عدم صدق جعل مطلق و مستتبع بر مطلق شرط):

اما با کمال دقتی که انصافاً در فرمایش ایشان هست و این دقت حتی در فرمایش شیخ هم نیست اشکال مساله این است که آیا عرفاً ما می توانیم به مطلق جعل یا اصلاً جعلی که یستتبعه الالزام، شرط بگوییم؟! توجه کنید که ما داریم با عهد کار می کنیم. عهد هم مطلق جعل است - به جعل مستتبع هم می رسمیم - اگر من یک علامت نصب کردم آیا عرفاً این جا به مطلق جعل و قراردادن یک چیزی شرط می گویند؟! این محل بحث است.

اشکال دوم بر صاحب عروه (شرط، جعل در ظرف بیع است نه جعل مطلق یا مستتبع الزام):

یا ممکن است کسی بگوید که من قبول دارم که شرط ظاهر در جعل است اما جعل در ظرف چیز دیگری است. یعنی نکته ی مهم این است که به ایشان عرض کنیم اگر شما می خواستید قول قاموس را بحث کنید، صاحب قاموس می گفت الالزام و الالزام فی البیع! فرض کنید قبول کردیم که شرط را

جعل مستتبع الزام و التزام بدانیم اما آیا مطلق جعل را شرط می گویند و مطلق جعل مستتبع را شرط می گویند یا جعلی که در ظرف جعل دیگری باشد را شرط می گویند؟! شما باید تکلیف این سوال را روشن کنید. همه ی تلاش ایشان این بود که بین جعل و جعل مستتبع فرق بگذارد و با تطبیق جعل این را درست کند. اما اگر گفتیم لغویین عرفا یا لغة الزام فی البیع و نحوه را شرط می دانند و وقتی "فی" می آورند بیع را ظرف می کنند. می گویند الزام و التزام فی البیع و نحوه بیع شرط است. لذا ما به محقق خوئی اشکال گرفتیم که از ربط، تقييد در می آید نه ظرفیت!

اشکال سوم به صاحب عروه (عدم شمولیت جعل مطلق و مستتبع نسبت به جعل های ابتدائی):

الان هم به ایشان می خواهیم بگوییم که چه شما بگویید شرط مطلق جعل است و چه بگویید که جعلی است که مستتبع الزام است، اما جعل ابتدائی است یا جعل در ظرف جعل دیگری است؟! شرط عرفا کدام است؟! ما داریم می گوییم شما یک معنای جامعی درست می کنید تا قاموس و صراح را کنار هم بگذارید. صراح قائل به جعل شده است و قاموس قائل به الزام و التزام شده است اما الزام و التزام فی البیع و نحوه البیع گفته است. خب شما الان شرط را مطلق جعل دانسته اید و اطلاقش از باب این است که هم ضمنی را می گیرد و هم استقلالی را می گیرد. حالا چه بگویید جعل به تنهایی و چه بگویید جعلی که به دنبالش الزام می آید خب آن ها که نگفته اند ابتدائی را می گیرد. بالاخره شما باید تکلیف این حرف شیخ را روشن کنید. آیا به مطلق این که من یک چیزی را جعل و قرارداد و



اعتبار کنم، شرط می گویند؟! یا مثلا من برای خبر واحد جعل حجیت می کنم. جعل حجیت که کردم الزام هم در آن می آید. دیگر وقتی حجت شد شرعا و عقلا تیا لازم الاتباع است. این حرف خوبی است که امام به صاحب عروه زده است که آیا می شود از این دفاع کرد که بگوییم مطلق جعل را یا جعل مستتبع الزام را استقلالا شرط بگوییم؟ عرف این ها را از ما می پذیرد؟ شما صدق عرفی شرط را بر چه چیزی دارید درست می کنید؟!

لذا به نظر می رسد که با کمال دقتی که در فرمایش صاحب عروه وجود دارد اما رسیدگی به این نکته نه در کلام محقق خوئی هست و نه در کلام ایشان است که آیا این بیع، ظرف برای این الزام است؟ ظرف برای شرط است؟ اگر ظرف بود دیگر نمی شود به آن ربط گفت. دیگر تقیید نیست. البته شیخ الزام تابع را گفت. از الزام تابع، ربط و تقیید در می آید ولی الان عرف این را نمی فهمد و سیره ی فقهاء هم این نیست.

### اشکال چهارم به صاحب عروه (عدم لزوم تقیید جعل به استتباع الزام):

ولی این قدر را باید شما حل کنید که آیا این الزام است، جعل و قرار است اما فی قرار؟! القرار فی قرار شرط است؟ اگر القرار فی قرار شرط باشد دیگر یستتبعه الزام هم لازم نیست. یستتبعه الزام برای این بود که ابتدائی را حل کند. سید یزدی این قید یستتبعه الزام را آورد تا بگوید بیع شرط است اما شرطی است که یستتبعه الزام. اگر ما مشکل پیدا کردیم و گفتیم این فی البیع و نحوه باید

سر جایش بماند دیگر با کمال دقتی که در اصل تفکیک بین اصل معنا و لازم معنا داشتیم باز هم ضرورتش را لمس نمی کنیم.

فللکلام تتمه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.